

علم تفصیلی خداوند به اشیاء

□ دکتر قاسمعلی کوچنانی

استادیار گروه فلسفه اسلامی دانشگاه تهران

کلید واژه

خداوند؛

علم تفصیلی؛

ابن سینا؛

افلاطون؛

ملاصدرا؛

شیخ اشراق؛

علت تامه؛

علامه طباطبائی؛

صور.

حصول؛

چکیده

افلاطون قائل بود که علم خداوند به اشیاء عبارتست از صورتهای خارجی قائم بذات خود یعنی همان مُثُل. قول افلاطون مورد اشکال ملاصدرا و دیگران واقع شده است. ابن سینا قایل است چون خداوند به ذات خود که علت تامه اشیاء است علم دارد، لذا به اشیاء عالم است و علم خداوند به اشیاء علم کلی است و کلی بمعنی عدم تغییر علم بتغییر معلوم می‌باشد. اشکال فلاسفه بعد از ابن سینا به او اینستکه لازمه قول او محذور خالی بودن ذات خداوند از کمال و حصولی بودن علم اوست. شیخ اشراق قایل است که اشیاء اعم از مجردات و مادیات به وجود عینی خود برای خدای تعالی حاضرند.

بر قول ابن سینا نیز اشکالاتی وارد شده است. از جمله اینکه قول او مبنی بر حضور مادیات برای خدای تعالی، ممنوع است چون مادیت با حضور، قابل جمع نیست. صدرالمتألهین از طریق قاعده «بسیط الحقیقه کل الأشیاء» به اثبات علم تفصیلی خداوند پرداخته و می‌گوید: علم واجب تعالی به همه اشیاء در مرتبه ذات او قبل از وجود اشیاء تحقق دارد. علامه طباطبائی از اطلاق وجودی خداوند که لازم فرض وجوب وجود بالذات است بر علم تفصیلی حق تعالی، استدلال می‌کند.

در باب علم خداوند به اشیاء آراء متفاوتی از طرف فلاسفه ابراز شده است:

افلاطون در طیماثوس صریحاً می‌گوید که خداوند یا صانع (دمیورز) اشیاء این عالم را طبق الگوی صور ایا مُثُل می‌سازد. کاپلستون در تاریخ فلسفه خود می‌نویسد: این قول [افلاطون در طیماثوس] دلالت دارد بر اینکه صور یا مُثُل جدا وجود دارند، نه تنها از اشیاء محسوس که از روی آنها الگو گرفته‌اند، بلکه همچنین جدا از خدا که آنها را الگوی خود قرار می‌دهد.

ملاصدرا، رأی افلاطون را چنین نقل می‌کند:

«علم خدای تعالی به اشیاء عبارت از صورتهای خارجی قائم به ذوات خود و منفصل از خدای تعالی و منفصل از اشیاء است و آن صورتهای خارجی، بنابر مشهور، همان مُثُل افلاطونیند. علامه طباطبائی می‌نویسد: افلاطون قایل بود: «علم تفصیلی خدای تعالی عبارت از عقول مجرد و مُثُل الهیه است که کمالات انواع بطور تفصیل در آنها جمع است.»

* علم خداوند به اشیاء در نظر

ابن سینا علم فعلی است نه انفعالی،
یعنی خداوند در علم خود به اشیاء،
متأثر و منفعل از صورتهای حاصل
از اشیاء نزد خداوند نیست، بلکه
چون به ذات خود که علت تامه
موجودات است علم دارد، به سایر
اشیاء نیز عالم است.

ملاصدرا بر قول افلاطون چنین اشکال می‌کرد:

شکی نیست که آن صورتهای موجوداتی عینی هستند نه ذهنی، پس نقل کلام می‌کنیم به کیفیت علم خدای تعالی به آن صور عینی قبل از ایجادشان، آنگاه یا تسلسل لازم می‌آید یعنی علم خداوند به آن صور عینی قبل از ایجادشان باز به صور دیگری بوده و علم به آن صور عینی نیز قبل از ایجادشان باز به صور دیگری و همینطور تا بینهایت ادامه می‌یابد یا قول به اینکه بعضی موجودات، بدون علم خداوند به آنها، از او صادر می‌شوند [که اشکال نقص جاهل بودن بر خداوند لازم می‌آید].

اشکال علامه طباطبایی بر قول افلاطون چنین است: قول افلاطون، علم بعد از ایجاد را (که در مرتبه وجودات ممکنه است) بیان می‌کند، و منحصر کردن علم تفصیلی خداوند به اشیاء در مرتبه وجودات ممکنه، مستلزم خلو ذات متعالیه در مقام ذاتش از کمال علمی خواهد بود، و حال آنکه خداوند وجودی صرف است که هیچ کمالی از کمالات وجودی از او بیرون نیست.

بطوریکه ملاصدرا در شرح الهدایة الاثریة نقل کرده، فارابی در کتاب السیاسات المدنیة درباره علم خداوند به اشیاء و ذات خود چنین گفته است:

خدای تعالی ذات خود را تعقل می‌کند و اینکه ذات او بوجهی همه موجودات است، زیرا که اگر خدای تعالی ذات خود را تعقل کند بوجهی موجودات را تعقل کرده است، زیرا سایر موجودات وجودشان را از وجود او اقتباس کرده‌اند.

پس نزد فارابی علم خداوند به اشیاء بوجهی همان علم خداوند به ذات خودش است.

علم خداوند به اشیاء در نظر ابن سینا علم فعلی است نه انفعالی، یعنی خداوند در علم خود به اشیاء، متأثر و منفعل از صورتهای حاصل از اشیاء نزد خداوند نیست، بلکه چون به ذات خود که علت تامه موجودات است علم دارد، به سایر اشیاء نیز عالم است.

ابن سینا در الهیات شفاء می‌نویسد:

جایز نیست واجب الوجود، اشیاء را از اشیاء تعقل کند وگرنه ذات او متقوم و وابسته به آنچه که تعقل می‌کند می‌شود، و در آنصورت ذات واجب بواسطه اشیاء، متقوم خواهد شد و یا ذات اشیاء عارض اشیاء می‌شد تا اشیاء را تعقل کنند، و در اینصورت واجب الوجود از هر جهت واجب الوجود نخواهد بود، و این محال است.

و اما کیفیت علم خداوند به اشیاء چنین است که: اگر واجب الوجود ذات خود و اینکه او مبدأ هر موجودی است را تعقل کند، علم خواهد داشت که موجودات اوائل [و علل عالی وجود] و آنچه متولد می‌گردد از او = واجب الوجود است و هیچ شیئی از اشیاء نیست که موجود گردد مگر اینکه بسبب او = واجب الوجود واجب می‌گردد و از این اسباب امور جزئیة بوجود آید و [واجب الوجود] که علت اول همه موجودات است، اسباب و مطابقات آن اسباب را می‌داند.

در نتیجه ضرورتاً آنچه که آن اسباب منجر به آنها [مسببات] می‌شود را می‌داند، زیرا که ممکن نیست آن اسباب را بداند و مسببات آن را نداند. پس واجب الوجود مدرک امور جزئی است از حیثی که کلی هستند. چنانکه ادراک کسوفهای جزئی واقع در زمان و مکان حاضر را بواسطه احاطه به همه اسباب آن و احاطه به آنچه در آسمان است، صورت می‌پذیرد.^۱

خلاصه نظریه ابن سینا را مرحوم علامه طباطبایی چنین نقل می‌کند:

خدای متعال علم حضوری نسبت به ذات و علمی

۱. الشفاء، الهیات، چاپ مکتبه آية الله مرعشی نجفی، ص ۳۶۰ تا ۳۶۲.

تفصیلی حصولی به اشیاء قبل از ایجاد اشیاء دارد که از طریق حضور ماهیات اشیاء طبق نظامی که در خارج دارند برای ذات خدای تعالی حاصل آمده است، و حضور این ماهیات در ذات او با وجود عینی و جزئی آنها نیست، بلکه بنحو ثبوت ذهنی و بصورت کلی است. و کلی در اینجا بمعنی عدم تغییر علم بتغییر معلوم است، [نه کلی بمعنی آن مفهومی که صدق آن بر کثیرین ممتنع نیست] و این علم حق تعالی به اشیاء، علم عنایی نامیده می‌شود که حصول عینی معلوم، از حصول علمی آن تبعیت می‌کند.^۲ اشکال ملاصدرا بر ابن سینا در علم خداوند بر اشیاء اشکال اول: اگر علم خدای تعالی به اشیاء بحصول صور اشیاء در ذات او باشد، در آنصورت یا اینستکه آن صور لوازم ذات، لوازم ذهنی برای او هستند یا لوازم خارجی برای او هستند یا با قطع نظر از دو وجود ذهنی و خارجی، لوازم او هستند. راهی برای قبول فرض اول و سوم نیست، چون برای واجب تعالی جز نحو واحدی از وجود تصور نمی‌شود و آن وجود خارجی است که عبارت از عین حقیقت اوست. و لوازم خارجی چیزی جز حقایق خارجی نیستند، چون لازم از جهت لزوم تابع ملزوم است و آن خلاف آن چیزی است که ما آنرا فرض کردیم، زیرا جواهر حاصله در ذات خدای تعالی بنا بر فرض مذکور جواهر ذهنی است و همینطور اعراض حاصل در ذات اعراض ذهنی است.

اشکال دیگر: بر فرض ارتسامی بودن علم خدای تعالی، صدور کثرت از واحد حقیقی به جهت واحد لازم می‌آید، زیرا معلول اول اگر صدورش از مبدأ اول، مشروط به این باشد که صورتش سابق بر او وجود داشته باشد، چنانکه این قاعده مشائیان اقتضای آنرا می‌کند، لازم می‌آید باینکه صورت اولی علت برای حصول لازم مابین باشد و علت برای حصول صورت دیگر، یعنی صورت معلول دوم باشد؛ پس لازم می‌آید واحد حق باعتبار صورت واحد و جهت واحد، دو فعل مختلف انجام دهد. و شیخ‌الرئیس چون علم به غیر نزد او منحصر به صورت است در کتاب الشفاه او را در بحث علم به غیر متحیر می‌بینی. پس گاهی می‌گوید: صور همه موجوداتی

که واجب الوجود به آنها علم دارد، جایز نیست که در ذاتش باشد تا ذات واحد او تکرر نیابد. و گاهی می‌گوید [صور همه موجودات که علم واجب الوجود است] در صقعی از ربوبیت است و کسی نمی‌فهمد که این صقع چیست که صور همه موجودات در آنست.

و یکبار ملتزم است که این صور در ذات واحد حق است بدون لزوم تکرری، زیرا آن کثرت خارج از ذات است نه داخل در حقیقت اوست.

و چون شارح کتاب اشارات یعنی علامه طوسی متفطن به این اشکال در سخنان شیخ [در باب علم خدا به اشیاء] شد که اثبات صور در ذات خدای تعالی قول فاسد و مذهبی باطل است آنرا نقض کرد و به طریقه دیگری برای تصحیح مسئله علم پرداخت.

اشکال علامه طباطبایی بر نظریه ابن سینا

بنظر علامه طباطبایی اشکالی که به این نظریه مشائیان وارد است، اینستکه: اولاً، لازمه این قول محذور خالی بودن ذات از کمال است.

ثانیاً، محذور ثبوت علم حصولی در کسی که او ذاتاً و فعلاً مجرد است، لازم می‌آید.

ثالثاً، لازمه این قول، ثبوت وجود ذهنی بدون وجود عینی است که به آن قیاس شود. و لازمه آن اینستکه وجود عینی دیگری برای ماهیت، قبل از وجود خاصش وجود داشته باشد، و وجود آن از خداوند منفصل باشد. و با دقت، این قول، به قول منسوب به افلاطون برمی‌گردد.

نظر شیخ اشراق درباره علم خداوند به اشیاء

شیخ اشراق در حکمة الاشراق گفته است:

إن علمه بذاته هو كونه نوراً لذاته وظاهراً لذاته،
وعلمه بالأشیاء كونها ظاهرة له إنما بأنفسها أو
متعلقاتها التي هي مواضع الشعور المستمر
للمدبرات العلوية. وذلك إضافة، وعدم الحجاب
سلبی، والذي يدل على أن هذا القدر كاف، هو أن
الإبصار إنما كان لمجرد إضافة ظهور الشيء للبصر

۲. نهاية الحكمة، با تعلقه آقای مصباح یزدی، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

مع عدم الحجاب. فإضافة إلى كل ظاهر له إِبصار وادراك له. وتعدد الإضافات العقلية لا توجب تكثراً في ذاته.

ترجمه و توضیح سخن شیخ اشراق براساس شرح قطب الدین شیرازی چنین است:

همانا علم خداوند به ذات خود عبارتست از وجود او که برای ذات خود نور و برای ذات خود ظاهر است. و علم او به اشیاء و ظاهر بودن اشیاء برای او بطریق حضور اشراقی است، و حضور اشراقی اشیاء برای او یا بنفس اشیاء است (مانند: علم حضوری و اشراقی به اعیان مجردات و مادیات و صورتهای ثابت آنها در بعضی اجسام فلکیات) یا علم حضوری و اشراقی خداوند به متعلقات اشیاء است، (مانند: علم به صورتهای ثابت حوادث گذشته و آینده در نفوس فلکی)، زیرا این صور متعلق اشیاء، هر چند بنفس خود ظاهر نیستند لکن به متعلقات خود - که عبارت از مواضع شعور مستمر مدبرات علویند - ظاهرند، بدلیل احاطه اشراقی ظهوری حضوری بالذات خداوند به مدبرات - که عبارت از نفوس فلکیند - و بدلیل احاطه اشراقی ظهوری حضوری بالعرض خداوند که به صور حوادث دارد.

و همچنین اگر در مبادی عقلی صورتهایی باشد، بتبع آن مبادی همچنین ظاهر و حاضر برای خداوند است. و دلیل آن اینست که: علم خداوند به اشیاء اضافه است، زیرا علم او عبارت از ظاهر بودن اشیاء برای اوست، و ظهور شیء برای شیء، اضافه است که برای یکی از آندو نسبت بدیگری حاصل می شود، و عدم حجاب، که شرط ابصار است سلبی است، زیرا در ادراک خدای تعالی به آن احتیاج به عدم حجاب است، زیرا چیزی او را در حجاب قرار نمی دهد تا نفی آن شرط شود.

ظهور اشیاء برای خدای تعالی در علم او به اشیاء کافی است، زیرا ابصار و دیدن بمجرد اضافه ظهور شیء برای بصر است با عدم حجاب، پس اضافه او به هر ظاهر برای او، ابصار و ادراک برای اوست. و تعدد اضافات عقلی که برای خداوند به اشیاء کثیره است، موجب تکثر در ذات او نمی شود.

علامه طباطبایی نظریه شیخ اشراق را چنین گزارش می دهد:

شیخ اشراق قایل است که اشیاء - اعم از مجردات و مادیات - به وجود عینی خود برای خدای تعالی حاضرند و غایب و محجوب از او نمی باشند، و این همان علم تفصیلی او به اشیاء بعد از ایجاد است. پس خدای تعالی بتبع علم او به ذاتش، علم اجمالی به اشیاء دارد.^۳ ملاصدرا می نویسد: «جمعی از محققین مانند خواجه نصیرالدین طوسی از این نظریه پیروی کرده اند».^۴ و در مبدأ و معاد می نویسد: «قول باینکه علم خداوند به اشیاء، نفس و جودات عینی اشیاء است نظر مختار شیخ اشراق و پیروان او مانند محقق طوسی و شارح التلویحات و علامه شهرزوری است».^۵

*** شیخ اشراق قایل است که اشیاء - اعم از مجردات و مادیات - به وجود عینی خود برای خدای تعالی حاضرند و غایب و محجوب از او نمی باشند، و این همان علم تفصیلی او به اشیاء بعد از ایجاد است. پس خدای تعالی بتبع علم او به ذاتش، علم اجمالی به اشیاء دارد.**

و نیز ملاصدرا (در شرح الهدایة الأثریة) می نویسد: هنگامی که شارح کتاب الاشارات یعنی علامه طوسی متوجه شد که اثبات صور در ذات خدای تعالی قولی فاسد و مذهبی باطل است آنرا نقض کرد و طریق دیگری برای تصحیح مسئله علم را مورد بحث قرار داد درحالی که او با خود عهد کرده بود که اصلاً با شیخ الرئیس مخالفت نکند، و شما

۳. نهاية الحکمة. با تالیف آقای مصباح بزدی، ج ۲، ص ۳۲۸ و ۳۲۹.

۴. الاسفار، ج ۶، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ص ۲۴۵.

۵. المبدأ والمعاد، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ص ۱۴۸.

خواننده اگر تأمل کنی می‌یابی که طریقه‌ی خواجه
مأخوذ از طریقه‌ی شیخ اشراق است.^۶

ملاصدرا در تفاوت نظر خواجه با شیخ اشراق
می‌نویسد: «و عجب از علامه طوسی است که با تفتن به
آن اصل متین و قاعده‌ی قویم [قاعده‌ی شیخ اشراق در علم]
چگونه بطور کامل آنرا در انکشاف جمیع اشیاء صادر از
خدای تعالی به ذواتشان اعمال نمی‌کند، بلکه در آن قاعده
بر انکشاف عقول و صور عقلیه برای اشیاء کلیه و جزئیه بر
خدای تعالی، قناعت کرده است و صور قایم به جواهر
عقلی را مناط برای علم خدای تعالی به مادیات قرار داده
است.»^۷

اشکال بر نظریه‌ی شیخ اشراق

ملاصدرا در شرح الهدایة الأثریة در اشکال بر قول

شیخ اشراق می‌نویسد:

فقد علم بتمام ما ذكره في طريقة الإشراق أنها أسد
الأقوال المذكورة في علم الأول تعالی تصور من جهة
أن مناط علمه تعالی بالأشیاء لو كان نفس وجوداتها
وظهوراتها لم يكن له في مرتبة ذاته علم بشيء من
الأشیاء بل يكون عالميته بالأشیاء مجرد إضافة إليها
المتأخرة عن ذاته.^۸

علامه طباطبایی دو اشکال بر نظریه‌ی شیخ اشراق در
علم خداوند به اشیاء وارد می‌کند:

اولاً: قول شیخ اشراق مبنی بر حضور مادیات برای
خدای تعالی ممنوع است، چون مادیت با حضور جمع
نمی‌شود.

ثانیاً: اکتفا بر علم تفصیلی به اشیاء موجب می‌شود که
ذات متعالیه فیاض، از علم بطور تفصیل نسبت به هر
کمال تفصیلی در اشیاء خالی باشد و حال آنکه او وجود
صرف جامع هر کمال وجودی بنحو اعلی و اشرف
است.^۹

نظر صدرالمتألهین در علم تفصیلی خداوند به اشیاء
صدرالمتألهین در اسفار پس از تمهید اصولی چند، بر
مبنای قاعده‌ی «بسیط الحقیقه کل الأشیاء...» بر علم تفصیلی
خداوند به اشیاء استدلال می‌کند. اصولی که استدلال وی
بر آنها استوار است عبارتند از:

*** ملاصدرا: علم واجب تعالی
به همه‌ی اشیاء در مرتبه‌ی ذات او
به ذاتش قبل از وجود آنچه
غیر اوست وجود دارد، چه
اشیاء معلوم او صورتهای
عقلی قایم به ذات او باشند یا
خارج و منفصل از ذات او، پس
علم او عبارتست از علم کمالی
تفصیلی - از وجهی - و
اجمالی بوجهی دیگر.**

اصل اول: معانی مختلف موجود به وجودهای متعدد،
گاهی به وجود واحد موجودند، مانند: فصل اخیر برای
انسان که همان ناطق و بلکه نفس انسانی است (از حیثی
که مفهوم جوهر و مفهوم قابل و مفهوم جسم طبیعی و
مفهوم نامی و مفهوم حساس، همه به وجود ناطق، در این
نوع انسانی موجودند).^{۱۰}

اصل دوم: هر گاه موجود در وجود قویتر و در تحصل
تأثیر باشد با بساطت خود احاطه بیشتری به معانی دارد و
از نظر اشتغال بر کمالات متفرقه در سایر اشیاء غیر خود،
جامعتر است.

اصل سوم: از تحقق هر معنی نوعی در موجودی و
صدق آن معنی بر آن موجود لازم نمی‌آید که وجود آن
موجود، وجود آن معنی باشد، زیرا وجود خاص آن شیء،
آنستکه بحسب آن وجود از غیر از خود (از معانی خارج از
ماهیتش) متمیز می‌گردد؛ در نتیجه وجود انسان مثلاً وجود
حیوان از آن نظر که حیوان است نیست، و هر چند مشتمل
بر حد و معنای آن (= انسان) است، و وجود حیوان،

۶. شرح الهدایة الاثریة، چاپ سنگی، ۱۳۱۳: ص ۳۲۸.

۷. المبدأ والمعاد، ص ۱۷۱.

۸. شرح الهدایة الاثریة، ص ۳۳۰.

۹. نهاية الحکمة، با تعلیقه آقای مصباح یزدی، ج ۲، ص ۳۲۷.

۱۰. الاسفار، ج ۶، ص ۲۵۲.

وجود نبات نیست و هر چند مشتمل بر حد حیوان و معنای آنست.^{۱۱}

اصل چهارم: هرگاه چیزی از کمالات وجودی در موجودی از موجودات تحقق یابد، پس باید اصل آن کمال در علتش، بر وجه اعلی و اکمل یافت شود.^{۱۲} پس از تمهید اصول یادشده صدرالمآلهین چنین استدلال می‌کند:

*** علامه طباطبایی علم
تفصیلی خداوند را مبتنی بر
قاعده «بسیط الحقیقه کل
الأشیاء» دانسته و آنگاه خود
علامه بر مبنای دیگر که
عبارتست از اطلاق وجودی که
لازم فرض وجوب وجود بالذات
است، بر علم تفصیلی
حق تعالی استدلال می‌کند که
مبنا و شیوه‌ای نو در اثبات
علم تفصیلی حق تعالی
محسوب می‌شود.**

معلوم او صورتهای عقلی قایم به ذات او باشند یا خارج و منفصل از ذات او، پس علم او عبارتست از علم کمالی تفصیلی - از وجهی - و اجمالی بوجهی دیگر.

باین دلیل که معلومات با کثرت و تفصیلشان بحسب معنی، به وجود واحد بسیط موجودند، پس در این مشهد الهی و مجلای ازلی، کل اشیاء از حیثی (که کثرتی در آنها نیست) منکشف و منجلی برای او هستند، پس او در وحدتی، کل است.

نظر علامه درباره علم تفصیلی خداوند به اشیاء علامه طباطبایی علم تفصیلی خداوند را مبتنی بر قاعده «بسیط الحقیقه کل الأشیاء» دانسته و آنگاه خود علامه بر مبنای دیگر که عبارتست از اطلاق وجودی که لازم فرض وجوب وجود بالذات است، بر علم تفصیلی حق تعالی استدلال می‌کند که مبنا و شیوه‌ای نو در اثبات علم تفصیلی حق تعالی محسوب می‌شود. عبارت علامه چنین است:

و ممکن است مسئله علم تفصیلی خداوند بر اشیاء در مقام ذات بر اطلاق وجودی لازم فرض وجوب وجود بالذات بنا شود.

زیرا هر وجود یا موجود مفروض در اینصورت، محال است که احاطه وجودی خدای تعالی از او سلب گردد، پس خدای تعالی در مقام ذات مطلقه غیر محدود، واجد هر کمال وجودی است و ذات او نزد ذات خود حاضر است، چون بجهت وحدت حقه در آنجا چیزی از چیزی غیبت ندارد و آن علم است، پس علم او به ذات خود، عین علم او به هر چیزی است و آن مطلوب است.

* * *

واجب تعالی مبدأ فیاض همه حقایق و ماهیات است، پس واجب است که ذات او تعالی با بساطت و احدیتش کل اشیاء باشد؛ پس در اینصورت هرگاه وجود خدای (تعالی) وجود کل اشیاء باشد، کسی که آن وجود را تعقل کند، همه اشیاء را تعقل می‌کند، و آن وجود بعینه عقل و عاقل لذاته است؛ پس واجب الوجود عاقل لذاته بذاته است، پس تعقل او نسبت به ذات خود تعقل همه غیر اوست، و تعقل او نسبت به ذات خود بر وجود همه چیز غیر خود مقدم است. پس تعقل او نسبت به همه چیز غیر او بر همه چیز غیر او سبقت دارد. در نتیجه ثابت شد که علم واجب تعالی به همه اشیاء در مرتبه ذات او به ذاتش قبل از وجود آنچه غیر اوست وجود دارد، چه اشیاء

۱۲. همان، ص ۲۵۶.

۱۱. همان، ص ۲۵۵.